

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگوزلو

۲۷ سپتمبر ۲۰۱۱

خانه ام ابری ست...

۴. هولیگانسیم سیاسی اقتصادی به سبک دار و دسته انگلیسی ها

۴

درآمد

الف. «هگل در جایی می نویسد که تمام حوادث و شخصیت های بزرگ تاریخ جهانی به اصطلاح دو بار ظهور می کنند، ولی او فراموش کرد بیفزاید که بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی مسخره.» (مارکس. ابتدای فصل اول "هجدهم برومر لونی بناپارت" ۲۷: ۱۳۸۶)

چنین حکم یا چارچوبی با اندکی تسامح در مورد یازده سپتمبر صادق و حاکم است. یازده سپتمبر ۱۹۷۳ در شیلی و ۲۰۰۱ در امریکا. حادثه اول از هر منظری که نگریسته شود بی هیچ تردیدی یک تراژدی بزرگ و عمیق ضد انسانی بود که برای همیشه در کارنامه خونین و سیاه امپریالیسم ثبت شده است. در متن این قضاوت حتا همه نهادهای بورژوائی حقوق بشری که حکم بازداشت اگوستینو پینوشه را به جرم قتل عام و جنایت علیه بشریت صادر کردند، با ما همراه و همنواز هستند. برای وصف ماهیت کمیک - تراژیک یازده سپتمبر دوم (۲۰۰۱) منتهن - نیویورک) به قید "اندکی تسامح" متعهد شدم تا گفته باشم بی شک قتل هزاران انسان بی خبر از ماجرا جنبه تراژیک واقعه را ساخته است و در عین حال ماهیت آیدیالوژیک و ظرفیت عملیاتی تروریست ها ضلع کمیک حادثه را پرداخته است. هیمه های آتشی به غایت ارتجاعی که از سوی امپریالیسم امریکا و متحدان منطقه ئی اش برای پیروزی در یکی از جبهه های جنگ سرد علیه ارتش شوروی گذاخته شده بود؛ در روند تضاد منافع تن و جان سازنده را سوزاند.

با وجودی که گستره تراژدی اول به مراتب گسترده تر از تراژدی - کمدی دوم بود، اما از قرار نه فقط کسی - جز چپ ها - به فکر یادمان گل های پرپر آن فاجعه نیست، بل که اساساً سازندگان و نویسندگان سناریوی کودتای ۱۱ سپتمبر شیلی بی آن که به روی مبارک بیاورند تمام بوق و کرنای تبلیغاتی خود را بر محور منتهن متمرکز می کنند.

انگار نه انگار که هزاران سوسیالیست و ترقی خواه شیلیایی با حمایت مستقیم نظریه پردازان و ژنرال های ایشان قتل عام شدند.. گویا با معیارهای حقوق بشر بورژوائی خون قربانیان برج های دوگانه از خون سالوادور آلنده و ویکتور خارا رنگین تر است....

ب. دهه هفتاد آغاز سیکل تازه ای از یک بحران جدید در قلب دولت های متروپل سرمایه داری بود. بن بست اقتصادهای کنترل شده دولتی یک بار دیگر عنان مدافعان سینه چاک آدم اسمیت را گشود تا این بار ضمن به کارگیری تئوری های مکتب وین (میسز - هایک) چاله چوله های بازار را با نظریه پردازی های شیکاگو (میلتون فریدمن) و اجماع واشنگتنی ترمیم کنند. این بار آزمایش و عملیاتی سازی یک نظریه اقتصادی از مسیر علوم تجربی به بار آوری رسید و تن و جان مردم شیلی مانند موش آزمایشگاهی یورش میکروب هائی را به خود دید که از ذهن مسموم فریدمن و چکمه و پایبون دونالد رامسفلد، پل ولفوویتز و هم دست جنایت کارشان آگوستینو پینوشه می چکید. موفقیت کودتای ۱۱ سپتمبر شیلی، اقتصاد سیاسی سرمایه داری را وارد ریل های جدیدی کرد که از ایستگاه های مختلف آن امثال مارگارت تاچر، رونالد ریگان، دنگ شیاو پینگ، بوریس یلتسین و ده ها دیکتاتور بزرگ و کوچک دیگر با پرچم های نئولیبرالیسم و شعارهای خصوصی سازی، مقررات زدائی، بورس بازی، کار ارزان و البته "شورا پورا مالیده" پیاده شدند!!

انگلستان، سرزمین انقلاب صنعتی، نخستین جزیره پرولتاریای صنعتی، جایی که خیزش جنبش های کارگری اش مارکس و انگلس را در روند امکان پیروزی انقلاب کارگری به نوعی پوزیتیویسم رسانده بود، نخستین ایستگاه اصلی وقوع زلزله نئولیبرالیسم بود.

تاچریسم و سقوط جامعه به انسان تنها

واقعیت این است که انگلستان به پشتوانه دست آوردهای مبارزه طبقاتی کارگران بعد از جنگ جهانی دوم از یک سو الگویی از یک دولت موفق رفاه را به نمایش می گذاشت و از سوی دیگر به اعتبار ایفای نقش های چند گانه صنعتی و مالیه و سیاسی در سیتی لندن از موضع یک دولت امپریالیستی؛ حافظ سُرُره های حرمسرای سرمایه جهانی بود. در واقع همین پرده داری امپریالیستی بود که در اعماق زمین دولت رفاه، بذره های انباشت سرمایه را کاشت و سیاست-های مالی ایجاد تلاطم در نرخ بهره - که فقط برای حفظ منافع سیتی لندن اتخاذ شد - تولید داخلی را به مبارزه طلبید و به افزایش تورم، کاهش بودجه، صعود هزینه های دولت رفاه، بی کاری و اعتصابات وسیع کارگری انجامید. در چنان شرایطی دولت حزب کارگر برای اخذ اعتبار مالی از صندوق بین المللی پول با دو گزینه مواجه شد:

- رها کردن لیره استرلینگ نیرومند در جهان سرمایه داری مالی و عقب نشینی از منافع امپریالیستی.

- کاهش بودجه، اتخاذ سیاست های ریاضتی صندوق و تحمیل فقر به فرودستان.

در آن برهه تاریخی دولت حزب کارگر به گزینه دوم تمکین کرد و عملاً در مقابل حامیان انتخاباتی خود سنگر گرفت. این موضع ضد کارگری حزب کارگر، در کنار فقدان هر گونه آلترناتیو متشکل، مسیر پیروزی محافظه کاران جدید را هموار کرد. خرده بورژوازی انگلستان مانند تمام هم طبقه ئی های سرگردان خود در هر کجای جهان به محض مشاهده سُمبه پرزور بورژوازی تازه نفس (نئوکنسرواتیست ها) دست به دامن نماینده طبقه برتر (مارگارت تاچر) شد و با کله به دهان گرگ رفت. در هر مبارزه طبقاتی وقتی که توازن قوا به سود بورژوازی به هم می خورد، چرخش خرده بورژوازی به نفع بورژوازی طبقه کارگر را در موقعیتی به مراتب ضعیف تر از

گذشته می کشاند. در پایان دهه هفتاد؛ پس از سقوط حزب کارگر و پیروزی خشن ترین و هارترین جناح بورژوازی (نئولیبرال ها) پرولتاریای انگلستان به موضعی کاملاً تدافعی رانده شد. و بدا به حال و روز جامعه ای که طبقه کارگرش زیر ضرب تهاجم بورژوازی سنگرهای دفاعی اش را یکی پس از دیگری از دست بدهد و شهروندانش به انسان های متمیزه تبدیل شوند. وقتی تاجر می گفت که "چیزی به نام جامعه وجود ندارد، بل که فقط مردان و زنان منفرد وجود دارند" در واقع می خواست مهمترین بخش سیاست خود را در زمین انهدام تشکل های کارگری و تغییر زیرساخت های تولید زمینه سازی کند. به همین سبب نیز پشتیبانی از صنایع داخلی و بومی جای خود را به ورود سرمایه های خارجی داد. باز شدن عرصه رقابت در مدتی کوتاه بخش های وسیعی از صنایع فولاد شفیله، کشتی سازی گلاسکو و خودروسازی بومی را به ورشکستگی کشید. شرکت های خودرو ساز ژاپنی که برای تسخیر بازارهای اروپا به انگلستان یورش برده بودند، فقط کارگران غیر اتحادیه نی را جذب می کردند. طی ده سال دستمزدها به پائین ترین حد ممکن کاهش یافت و اتحادیه های کارگری یکی پس از دیگری متلاشی شدند. در شهرها مالیات سرانه جای مالیات بر مستغلات را گرفت و صاحبان خانه های بزرگ و اشرافی و کم جمعیت به مراتب کم تر از خانه های کوچک فقیرنشین و پر جمعیت مالیات پرداختند و به تدریج شوراهای شهری و شهرداری ها با کاهش بودجه مواجه شدند و توان شان تحلیل رفت. خصوصی سازی تحقیقاتی تمام مراکز و ساختارهای اقتصادی را اشغال کرد. صنایع هوا - فضا، فولاد، برق، گاز، نفت، زغال، آب، خطوط هوایی، اتوبوس رانی به تصرف سرمایه داران و شرکت های غیر دولتی درآمد. سودهای ناشی از این واگذاری ها به جیب دولت نئولیبرال رفت و دوران تباهی و حاکمیت تبه کاران نهادینه شد....

در افزوده:

این خصوصی سازی های نئولیبرالی، "کوچک زیباست" های تافلری، دولت غیر پشتیبان در امور اقتصادی و مداخله گر در امور سیاسی، نظامی و فرهنگی به سبک دولت "زیبای بانو تاجر" همان مدینه فاضله نئولیبرال های وطنی ما نیز هست. بیهوده نیست که موسی غنی نژاد، "تنگ" ملی (دولتی) شدن نفت را به پیشانی دولت محمد مصدق می چسباند و جمشید پژویان به عصای دست احمدی نژاد برای پیش برد "هدف مند" حذف یارانه ها تبدیل می شود و امثال مسعود نیلی و عباس عبدی صبح تا شب برای پیوند زدن دیکتاتوری و رانت نفتی از آب دهان خود مایه می گذارند و کل حضرات در منقبت بازار مقدس آزاد و رقابت سرمایه شیهه می کشند!

از سوی دیگر محمود احمدی نژاد در ابتدای دور چهارم سفرهای استانی خود طی سخنانی در شهر اردبیل (۹۰/۶/۲۳) از اجرای همه جانبه اصل ۴۴ قانون اساسی و خصوصی سازی بیش از ۸۵ هزار میلیارد تومان در بورس و مزایده ها به صورت واگذاری سخن گفت. احمدی نژاد تأکید کرد:

"به یاری خدا گام اول هدف مندسازی یارانه ها به گونه ای انجام شد که موجب افتخار و عزت ملت ایران است و مراکز و بنگاه های اقتصادی جهانی همه به زبان آمده و به بزرگی ملت ایران اذعان کرده اند." منظور احمدی نژاد از این مراکز و بنگاه های اقتصادی جهانی همان صندوق بین المللی پول است که اخیراً گزارشگرانش را به تهران فرستاده و ضمن تأیید سیاست های نئولیبرالی تعدیل ساختاری از اجرای این برنامه ها توسط دولت ابراز خرسندی کرده اند و جالب این که در یک چرخش آماری رشد اقتصادی ایران را بدون هیچ توضیحی از آمار قبلی خود (صفر) به ۳ درصد افزایش داده اند! بده بستان است دیگر! شما دستورات نهادهای جهانی سرمایه را اجراء می کنید و آنان در برابر این خدمت گزاری برای شما آمار سازی می کنند....

"چپ" ها و لیبرهای نئولیبرال

وقتی که فرخ نگهدار در جریان یک مصاحبه تلویزیونی - احتمالاً با صدای امریکا - از برنامه نئولیبرالی "تعدیل ساختارهای" و حذف یارانه احمدی نژاد به صراحت دفاع کرد، خیلی از دوستان او از موضع شگفت زدگی بیانیه های تبری جویانه صادر کردند. پنداری اتفاق غیر منتظره ای رخ نموده است! تبارشناخت اپیدمی "چپ" لیبرال شده - که دست کم به فروپاشی "اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود = کمونیسم بورژوائی" باز می گردد- از مجال این مجمل بیرون است. جماعت بی شماری از مدافعان سینه چاک سیاست های نئولیبرالی در جوانی عضو احزاب چپ و کمونیست بوده اند. مثلاً جک استراو. و اینک جماعتی دیگر تحت عنوان "سوسیالیست" به اجرای سیاست های ریاضتی صندوق بین المللی کمر بسته اند. مانند همین پاپاندرئوی یونان! باری نهادینه شدن سیاست های تاجرپرستی ریگانیستی تا آن جا قوت گرفته بود که احزاب لیبر و دموکرات نیز با وجود مشی متفاوت شان نتوانستند درمقابل این روند مقاومت کنند. به بیان دیگر تغییر زیرساخت های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی توسط تاجر و ریگان در انگلستان و امریکا چندان عمیق بود که سیاست مداران بعدی - مانند تونی بلر و بیل کلینتن - جز پیمودن مسیر نئولیبرال سازی کار دیگری از دست شان ساخته نبوده است. چرا که به قول دیوید هاروی آنان (تاجر - ریگان) با تجربه ای که از شیلی و نیویورک داشتند خود را در رأس جنبشی طبقاتی قرار دادند که مصمم به احیای قدرتش بود. (هاروی ۹۲: ۱۳۸۶/ نیز: قراگوزلو: ۳۱: ۱۳۸۸)

علاوه بر این ها در دوره لیبرال های لیبرتر طبقه کارگر و به طور کلی فرودستان اقتصادی در کنار بخش های گسترده ای از خرده بورژوازی به شیوه های دیگر نیز استثمار شدند. لیبرالیسم لیبرتر - که تحت عنوان "حزب کارگر" در انگلستان به قدرت رسید - به صور مختلف به ویژه جریان سازی تبلیغات تجاری و رسانه ئی، اعطای بخشی از سود و ارزش اضافه به عرصه قدرت خرید توده ها، تولید انبوه و مصرف فله ئی و... کوشید تا خود را بدیلی برای سوسیالیسم جا بزند. نظریه پردازان لیبرالیسم لیبرتر موفق شدند با ایجاد اغتشاش نظری و عملی در صفوف کارگران و ترویج بازار اشتیاق دست خود را از سوسیالیسم به اصطلاح کلاسیک (سوسیالیسم علمی مارکس - انگلس) بالا بگیرند و با مدرن نمائی و در افزوده های بی ربط مارکسیست ها را به عنوان "چپ های سنتی" معرفی کنند. لیبرالیسم لیبرتر از فجایع اقتصادی سیاسی دوران تاجرپریم بهره برد و فروپاشی اردوگاه "سوسیالیسم واقعاً [نا] موجود" را به شاخی زیرچشم چپ کارگری تبدیل کرد تا از طریق شیوه های جدید در متن حاکمیت دونبشه بازار سرمایه داری به اصطلاح کنترل شده؛ روند انباشت سرمایه را رنگ و لعاب "سوسیالیسم خزنده" بزند. در این روند لیبرالیسم لیبرتر هم از سود مستقیم استثمار نیروی کار (ارزش اضافه) به انباشت سرمایه و تجمیع ثروت پرداخت و هم از فروش فراوان کالا در حالت رونق! به یک مفهوم لیبرالیسم لیبرتر در مبارزه طبقاتی علیه طبقه کارگر و توده های مزد بگیر دوگانگی تولید و مصرف را به استخدام هدف واحدی در آورد و به سود دوگانه ای رسید که مصداق شاخص تروریسم اقتصادی سرمایه داری "کارگر پناه" است!

میشل کلوסקار - از منتقدان جدی لیبرالیسم لیبرتر - در کتاب "سرمایه داری اغوا" (۱۹۸۲) به وضوح نقش لیبرالیسم لیبرتر را در رونق "بازار میل و اشتیاق" با تأکید بر گسترش نارسیم و اندیویدئوآلیسم نشان می دهد و خصلت های کلی آن را در ۵ فصل به نمایش می نهد:

۱. تولید انبوه و مصرف توده ئی.

۲. کالاهای مخفی و مسموم.

۳. اعطای بخشی از سود به مثابه قدرت خرید (میل و اشتیاق).

۴. پیدایش سرمایه داری با سودی دوگانه.

۵. و البته یک بخش مربوط به تحولات سیاسی فرانسه با تصریح چهره های شیطانی ژنرال دوگل، ژرژ پمپیدو، دانیل کوهن بندیت.

در همین زمینه بنگرید به یادداشتی در "دوستان لوموند دیپلماتیک" نوشته شروین احمدی، ۲۸ مارچ ۲۰۰۹:

dostan.mondediplo.com

باری نتیجه و دست آورد بیش از سه دهه حاکمیت دو حزب محافظه کار (نئولیبرال، نئوکنسرواتیست تاجریست) و حزب کارگر (لیبریست، چپ بورژوائی، سوسیال دموکرات های استحاله شده در نئولیبرالیسم) در سیمای کره شکاف های عمیق طبقاتی در جامعه انگلستان به وضوح پیداست. در واقع عصیان شش تا ده اگست ۲۰۱۱ فرودستان انگلیسی در لندن و تاتنهام را باید واکنشی سازمان نیافته به ضد نابرابری های اقتصادی و انواع و اقسام ستم های سیاسی دانست که از سوی هیأت حاکمه سرمایه داری انگلستان علیه زحمت کشان اعمال شده است و با اعتلای مجدد تاجریست ها (دولت دیوید کامرون) همزمان با تعمیق بحران جهانی و اتخاذ سیاست های ریاضتی تشدید شده است.

زمینه های شورش

۱- افزایش فاصله طبقاتی.

نشریه ساندی تایمز در "گزارشی از فهرست ثروت مندترین شهروندان انگلیسی در سال ۲۰۱۱" از بحران مالی و اقتصادی ۲۰۰۸ به عنوان عامل اصلی "تشدید شکاف طبقاتی بین فقیر و غنی در جامعه انگلیس" یاد کرد و به نقل از BBC از فهرستی سخن گفت که "نشان می دهد ثروت مندان انگلیسی توانسته اند بحران اقتصادی را پشت سر بگذارند و ۱۸ درصد به ارزش دارائی های خود بیفزایند." ساندی تایمز (۲۰۱۱/۰۵/۱۰) می افزاید در سال ۲۰۰۹ با توجه با بحران اقتصادی در مجموع ۱۵۵ میلیارد پوند از ثروت بورژوازی انگلیس کاسته شده بود که اکنون (هفته نخست ماه مه ۲۰۱۱) مجموع دارائی های این هزار نفر بالغ بر ۳۰۵ میلیارد پوند (حدود ۶۵۰ میلیارد دلار) برآورد شده است که بیش از ۲۲۵ میلیارد پوند آن در اختیار ۱۰۰ نفر اول فهرست است. همچنین تعداد میلیاردرهای این فهرست از ۵۳ نفر به ۷۳ نفر افزایش یافته است.

(www.khabar.us)

ما بارها نوشته ایم که بسته های حمایتی دولت که مستقیماً از مالیات های مردم فرودست صادره و به بانک ها و مؤسسات مالی و صنایع ورشکسته پیش کش می شود؛ به جیب رؤسای بانک ها و صاحبان صنایع و سرمایه دارانی می رود که خود یگانه عامل به وجود آوردن بحران مالی و اقتصادی کنونی - و هر بحران دیگری - هستند. وقتی دولت امریکا اولین باج هفتصد میلیارد دلاری را به بانک داران ورشکسته پرداخت ما نوشتیم با کم تر از ۱۵ درصد از این مبلغ امکان جلوگیری از مصادره مسکن همه خانواده های بدهکار و وام دار (وام های مشهور به سباب پرایم) مقدور بود. سیاست تزریق پول تاکنون نتیجه عکس داده و نه فقط به افزایش نرخ رشد اقتصادی در کشورهای متروپل سرمایه داری منجر نشده است بلکه به دور تازه ای از رکود و بی کاری نیز دامن زده است.

۲. بی کاری جوانان و افزایش شهریه ی دانشگاه ها.

در جدیدترین گزارش اتاق بازرگانی انگلستان از تداوم بحران اقتصادی این کشور، رشد اقتصادی در بهترین شرایط برای سال جاری یک درصد اعلام شده است. این نهاد حافظ سرمایه، دلایل کاهش رشد را در ادامه بحران مالی در حوزه های پولی یورو، اجرای سیاست های ریاضتی و بازار شکننده مسکن دانسته است. بنا بر همین گزارش نرخ بی کاری در میان جوانان انگلیسی از زمان رکود، دست کم چهار برابر شده است. به گزارش مؤسسه "پرنس تراست" و "آر پی اس" شمار جوانان جویای کار انگلیسی که حقوق بی کاری دریافت می کنند از ۵ هزار و ۸۴۰ نفر در سال ۲۰۰۸ به بیش از ۲۵ هزار و ۸۰۰ نفر در سال ۲۰۱۰ رسیده است. همین بی کاری ها نزدیک به ۱۵۵ میلیون پوند در هفته به اقتصاد انگلستان تحمیل می کند که البته در قیاس با تجمیع سرمایه موجود در حساب های آن چند ده نفر مبلغ قابل توجهی نیست. "بریدن یاربر" (دبیر کل اتحادیه تجاری کنگره TUC) از بی کار شدن حدود یک میلیون نفر از جوانان انگلیسی در جریان رکود این کشور خبر داده است. بن رابنسون (رئیس مؤسسه مبارزه جوانان برای کار) یکی از دلایل اعتراضات جوانان و دانشجویان انگلیسی را ناشی از همین افزایش بی کاری و بالا رفتن شهریه های دانشگاه خوانده است. دولت انگلستان به جای افزایش مالیات بورژوازی این کشور دست به خالی کردن جیب دانشجویان زده و در برنامه های ریاضتی و کاهش بودجه خود شهریه های دانشگاه را تا سه برابر افزایش داده است. در حال حاضر هزینه تحصیل در رشته های مختلف دانشگاه ها به بیش از چهارده هزار دلار رسیده است. تاجریست ها و لیبرال های انگلیسی که در رقابت انتخاباتی با لیبرها از مخالفت با افزایش شهریه ها و عده های پوچ داده بودند حالا با تصویب برنامه سه برابر کردن شهریه ها یک بار دیگر نشان دادند که بورژوازی در حوزه اخلاق نیز از حداقل ها بی بهره است. تداوم بحران اقتصادی سبب شده است که دانشگاه های دولتی انگلستان روش خود را همانند مؤسسات آموزشی نیمه دولتی امریکا تغییر دهند. علاوه بر این سیاست های خصوصی سازی آموزشی و بی کارسازی های گسترده در همین حوزه در دستور کار دولت قرار گرفته است. اتحادیه دانشگاه ها و دانشکده ها ی انگلستان (UCC) اعلام کرده در سال ۲۰۱۲ بیش از ۱۵ هزار پست علمی حذف خواهد شد. مایکل آرتور (معاون دانشگاه لیدز) و رئیس گروه راسل (بنیاد نخبگان انگلستان) هشدار داده که بودجه آموزشی دانشگاه های دولتی انگلستان طی سال های آینده به ازای هر سال ۶ درصد کاهش خواهد یافت. در همین سال جاری ۲۰۰ عنوان شغلی در کالج سلطنتی لندن، ۱۵۰ در دانشگاه وست میتس، ۷۰۰ در دانشگاه لیدز، ۳۴۰ در شفلید و ۳۰۰ عنوان شغلی در هال مشمول حذف مشاغل شده است.

به موازات افزایش بی کارسازی ها، ورشکستگی های مالی بنگاه های متوسط و کوچک و باز هم به تبع آن گسترش بی کاری استمرار دارد.

به گزارش مؤسسه خدمات ورشکستگی انگلیس در نتیجه سیاست های ریاضتی دولت کامرون در سه ماهه دوم ۲۰۱۱ بیش از ۳۰ هزار و ۵۱۲ نفر از شهروندان این کشور دچار ورشکستگی شده اند. در یک مورد فقط شرکت نوکیا زیمنس ۱۵۰۰ نفر از کارکنان خود را به دلیل بی ثباتی اقتصادی اخراج کرده است. این شرکت ۶۹۰۰ مستخدم دارد که اخراج جمعی دیگر از آنان نیز قطعی است.

آه! بی چاره سرمایه داری!!

هیأت حاکمه بورژوازی بیش از شش دهه علیه گرداب "اردوگاه کار اجباری" بر طبل و دُهل مزایای بازار آزاد کوبیدند و حالا خود در هراس از تبعات شکستن زنجیر های "اردوگاه بی کاری اجباری" و البته شورش های ناشی از فقر و گرسنگی و بی سر پناهی دست و پا می زنند. سوسیالیسم واقعاً ناموجود شوروی اگر گولاگ داشت؛ باری

دست کم کارتون خواب نداشت. طبقه دارای دنیای ما با استفاده از سود سهام آیدیالوژی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم همه زشتی های زندگی را با هم دارد.

۳. مسکن :

درباره مقررات زدائی بانک ها، وام های رهنی موسوم به ساب پرایم و خانه خرابی و کارتون خوابی میلیون ها خانوار امریکائی پیش از این و در جریان سلسله مقالات ۹ گانه "امکان یابی مکان دفن نئولیبرالیسم" - این جا و آن جا- سخن گفته ایم. آن چه که بازار خرید و فروش مسکن انگلستان را نیز به رکود کشیده و هم زمان با کاهش شدید قیمت مسکن، بازپرداخت وام های رهنی را برای مردم زحمت کش و قشر میانی و تحتانی خرده بورژوازی دشوار و ناممکن کرده است همان رابطه رکود و بحران اقتصادی و وام های دراز مدت با بهره اندک است. تشدید بحران مالی - با وجود کمک های سخاوت مندانه دولت - اجازه نداده مؤسسات بزرگ وام دهنده به نقطه تعادل برسند و آتش حراج و مصادره به خانه هائی که بازپرداخت وام شان به تأخیر افتاده؛ زنند. بانک هائی که برای یک دوران طولانی بین ۵۰ تا ۹۵ درصد از ارزش ملک را با نرخ سود ناچیز ۲ تا ۴ درصد به خریداران می دادند، حالا برای جبران ورشکستگی علاوه بر باج گیری از دولت، علاوه بر مصادره خانه های مردم در یک اقدام کاملاً معنا دار دست به تخریب و دوباره سازی خانه های نوساز می زنند. به این می گویند ایجاد اشتغال! قیمت خانه از نیمه دوم سال ۲۰۱۰ تا مه ۲۰۱۱ به طور متوسط ۹ درصد کاهش یافته است. کاهش سرمایه گذاری در کنار کاهش تقاضا از دلایل رکود بازار مسکن - به عنوان یکی از شاخص های مهم تغییر در اقتصاد کلان سرمایه داری - بوده است. بی کاری و افزایش بسیار کم! دستمزدها نیز در این رکود دخالت مستقیم داشته است. مؤسسه رهیابی مسکن انگلستان ضمن ضبط اُفت قیمت و کاهش معاملات بازار مسکن در فصل های مختلف سال ۲۰۱۰ و دو فصل سال جاری، عرصه این رکود را در ۵۶ نقطه این کشور ثبت کرده است.

حالا دیگر می توان با جرأت و جسارت از درد مشترک همه کارتون خواب ها، زیر پل خواب ها و پیاده رو خواب های بمبئی و لندن و نیویورک سخن گفت و به استقبال آینده نزدیکی رفت که این خواب ها به خروش بیداری تعبیر شده است.

نگارنده که شب های سحر سوخته بسیاری را در کنار بساط کتاب های دست دوم در خیابان و میدان به صبح رسانده، از فاصله نه چندان دور شب تا صبح - حتا شب پلدا- آگاه است!

۴. بهداشت و درمان

رفیق نازنینی که برای درمان نگهدارنده و علامتی بیماری حاد کلیه اش، تمام شهر کوچک خود - و شهرهای اطراف را - برای چند عدد قرص "فورسماید" تولید داخل زیر و رو کرده بود و ناامید از داروخانه ها به این در و آن در زده بود، به مراتب بهتر از سرمایه داران محتکر و مناسبات کثیف بازار آزاد و کتف بسته ایران می داند که وقتی بهداشت و درمان خصوصی سازی می شود، وقتی که در برابر هر قلم داروی به شدت بی کیفیت داخلی، مشابه لوکس و بسیار مؤثر و فوق العاده مفید هندی، المانی، فرانسوی و شیطان بزرگی و کلاً "استکباری" موجود است، لاجرم برای دریافت این موجود حیاتی باید به قُطر کُلفت کیف پول خود رجوع کنی. این یعنی سر راست ترین نشانی برای گریز از درد. راه های دیگری هم البته وجود دارد. می توان بدون ایجاد مزاحمت برای خانم وزیر و آقای رئیس بیمارستان و رانندگان فرمان پذیر آمبولانس، خود داوطلبانه به گوشه ای از بیابان خزید و به هنگام عود

بیماری همان جا کپی! نسل زنده یاد غلام حسین ساعدی منسوخ شده است. اینک هیچ پزشکی از جوی حقیر بیمار فقیری - که قرار است به گورستان بریزد - نهال زندگی را آب یاری نخواهد کرد. این منطق جامعه مونتاریستی است.

باری، برنامه های ریاضتی صرفه جوئی اقتصادی وقتی که خدمات ضروری اجتماعی مانند حمل و نقل و انرژی و نیرو (همان آب و برقی که قرار بوده در ایران رایگان شود) و آموزش و پرورش و مسکن و راه و چاه را به دست با کفایت بازار آزاد سپرد به بهداشت و درمان و سلامت انسان نیز رحم نکرد. در انگلستان - مانند تمام کشورهای سرمایه داری اصلی و فرعی - دولت منتخب صندوق بین المللی و بانک جهانی برای جبران کسری بودجه پس از حذف سوبسیدهای خدماتی و واقعی کردن قیمت نان سنگک و بربری و گازوئیل به سراغ بخش های درمانی رفت. فقط در یک مورد بیمارستان بزرگ و برجسته سنت مری - چیزی فراتر از بیمارستان هزار تخت خوابی و سینای خودمان - به تعطیلی کشیده شد. به دستور دولت دیوید کامرون مقرر گردید مکان این بیمارستان ۵۰۰ تخت خوابی - که در عین حال یک مرکز مهم آموزش پزشکی نیز هست - در جریان تغییر کاربری و ساخت و ساز سه هزار آپارتمان فروخته شود. با توجه به رکود بازار مسکن چنین روی کردی بسیار معنا دار است.

دولت فروش مکان (ملک) این بیمارستان به سبب افزایش بدهی های آن از ۴۰ میلیون به ۱۰۰ میلیون پوند در سال جاری و عدم حمایت مالی دولت بوده است. گفته می شود تعطیلی این بیمارستان نظام بهداشت ملی انگلستان را به استیصال بیش تری می کشاند و ذخیره مالی ۲۰ میلیارد پوند برای چهار سال آینده را منتفی می کند. این هم یکی دیگر از منطق های نظام سرمایه داری است. اگر تولید داری سرطان سود نداشت، کارخانه را ببندید و برای تولید گنگستر در شرکت بلک واترز و هالیبرتون سرمایه گذاری کنید!

از قرار ادامه این روند مقاله به ذکر مصیبت خواهد انجامید. پس نقطه سرخط!

نئوتاجریسم ورشکسته

تونی بلر پایان یک دوره جدید از انباشت سرمایه در چارچوب لیبرالیسم لیبرتر بود. ورود گوردون براون به این میدان فقط تشریفاتی برای پهن کردن فرش قرمز زیر پوتین های نئوتاجریسم بود. هیأت حاکمه بورژوازی انگلستان به این جمع بندی رسیده بود که لیبرال ها قادر به بستن قداره های ریاضت اقتصادی نیستند. کسری بودجه دولت هنگامت تر از آن بود - و هست - که با مخرج مشترک بقایای دولت نیم بند لیبری جبران پذیر باشد. دولت دیوید کامرون برای زدن استارت سیاست های ریاضتی، با سخاوت مندی تمام عیار - به جای فروش پژوی ۵۰۴ رئیس هیأت دولت و سیاست های مشابه - ابتداء ۲ تا ۵ درصد از حقوق های کلان خود را به حساب صرفه جوئی های "مهرورزانه و عدالت محورانه" کم کرد. با این حال چنین زد و بندهای عوام فریبانه قادر نبود - و نیست - که حتا یکی از سوراخ های کشتی شکسته انگلستان را ترمیم کند. تو بمیری این بحران از آن تو بمیری های دهه هفتاد نیست.

• تا پایان سال ۲۰۱۰ کسری بودجه دولتی به حدود ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. این نسبت برای اقتصاد بحران زده یونان ۱۲/۵ درصد بوده است.

• در اواسط جون ۲۰۱۰ بدهی دولت انگلستان به ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور رسیده است. این نسبت در سال ۲۰۰۷ تقریباً ۴۰ درصد برآورد شده است. در پایان سال ۲۰۱۰ این رقم به ۶۸ درصد رسید. چنین روند

معکوسی به وضوح نشان می دهد که تمام تبلیغاتی که از کنترل بحران و خروج از رکود و آغاز دوران رونق سخن می گفت یک دروغ بزرگ بوده است.

• با وجود اتخاذ سرسختانه سیاست های ریاضت اقتصادی بدهی عمومی انگلستان تا سال ۲۰۱۳ از مرز صد در صد تولید ناخالص داخلی این کشور خواهد گذشت.

• افزایش مالیات ها در کنار حذف خدمات دولت، خصوصی سازی ها و غیره گسل های رو به فزونی این اقتصاد بحران زده را ترمیم نخواهد کرد.

• حجم اقتصاد یونان تقریباً ۱۶ درصد انگلستان است. با این اوصاف بروز یک بحران همه جانبه اقتصادی - مانند بحران یونان - در انگلستان و یا حتا اضافه شدن ایتالیا، پرتغال و اسپانیا به این جمع بدهکار و ورشکسته، به تنهایی یا در مجموع به سادگی کمر اتحادیه اروپا را در هم خواهد شکست و حوزه پولی یورو را به یک فروپاشی تمام عیار خواهد کشید و شوک عظیمی به جهان سرمایه داری وارد خواهد آورد. وقتی حوض متلاطم یونان می تواند دریچه یورو را در گرداب یک سونامی هول ناک به بی ثباتی محض بکشد؛ واضح است وقوع محتمل سناریوی تکمیل نشده یونان در انگلستان می تواند - با توجه به بدهکاری های آمریکا - بنیادهای سرمایه امپریالیستی را

کن فیکون کند. در چنین صورتی نه فقط عرصه مبادلات برای کار ارزان اقتصاد امپریالیستی چین در قالب از دست رفتن بازارهای مطلوب و تنگ شدن مجراهای صادرات بسته خواهد شد، بلکه چک های بی محل اوراق قرضه ای که چینی ها از سرمایه داری غرب به گروگان گرفته اند نیز هرگز نقد نخواهد شد. در چنین صورتی هیچ شرخری برای نقد کردن این چک و سفته های برگشتی چاقو نخواهد کشید.

• دولت دیوید کامرون سیاست ریاضت اقتصادی را با افزایش مالیات ها به اجرا گذاشت. وزیر دارائی (جرج آزبورن) میزان افزایش مالیات را از ۱۸ درصد به ۲۸ درصد برآورد کرده است. وضع مالیات بر درآمد بانک ها از جنوری ۲۰۱۱ عملی شده است. آزبورن به شکلی خوش بینانه - یا ساده لوحانه - مدعی شده است که با تحقق درآمدهای ناشی از این تصمیم سازی کسری بودجه عمومی کشور از ۱۴۹ میلیارد پوند (۱۷۹ میلیارد یورو) در انتهای سال ۲۰۱۱ به رقم ۲۰ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۵ کاهش خواهد یافت. آزبورن در مقام طراح سیاست های نئوتاجریستی دولت کامرون بودجه اضطراری سال های آینده را هزینه ناتوانی های گذشته خوانده و تمام کاسه کوزه ها را بر سر دولت "ول خرج و پرهزینه لیبرها" شکسته است. به زعم تاجریست های جدید، دولت های بلر و کامرون به شکلی بی رویه و با دست و دل بازی دستمزد پرداخت کرده اند. بورس بازی؛ اقتصاد کازینویی و توزیع سرمایه رو به بالا سر بورژوازی انگلستان را بخورد. در این میان البته هیچ یک از اعضای دولت کامرون به هزینه های سرسام آور جنگ در افغانستان و عراق اشاره نکرده است. حتا محاکمه صوری تونی بلر نیز که قرار بود به جرم ورود به جنگ بی نتیجه عراق و همراهی با جورج بوش به صد ضربه شلاق و چند ماه حبس تعزیری محکوم شود، به خوبی و خوشی ختم به خیر شده است. آقای بلر در منصب جدید مسؤولیت یافته که سر فلسطینی ها کلاه بگذارد.

• پس از خشک شدن امضای تصویب سیاست های پیش گفته گاردین خبر داد تعداد کارگران بی کار شده در سه ماهه نخست ۲۰۱۰ به بیش از دو و نیم میلیون نفر رسیده است.

• در حال حاضر اقتصاد انگلستان ۱۴ درصد از اقتصاد فرانسه کوچک تر شده است. و دقیقاً به همین خاطر است که در جریان جنگ لیبیا دیوید کامرون در موقعیت پیشکار یا دفتردار سارکوزی ظاهر می شود. دولتی که هرگز در سرزمین های تحت اشغالش آفتاب غروب نمی کرد؛ حالا پس از آمریکا، ژاپن، چین، المان و فرانسه به ششمین

قدرت اقتصادی دنیا تنزل کرده است و انتظار می رود طی دو سال آینده پشت هند و برزیل به پست خط نگره داری
جی بیست رضایت دهد.

هولیگانسیم یا ویگانسیم؟

شکی نیست که شورشیان لندن هولیگان نبودند. آنان به دلایل مختلف از جمله فقدان یک تشکل سازمان ده، فعالیت در بیرون از مراکز کار، حاشیه نشینی، فشار عصبی ناشی از فقر و تحقیر و نژاد پرستی و بی کاری و گرسنگی حتا به متحدان خرده بورژوازی خود نیز رحم نکردند و صغیر (مغازه های متوسط و کوچک) و کبیر (بانک ها) را شکستند و سوختند. اما سؤال اصلی این است که مگر آنان راه دیگری هم داشتند؟ هولیگانسیم که در متن فوتبال جزیره جریان دارد و نماد متعین آن پل گاسکوئین بوده است، لومپن های ضد اجتماعی هستند. بافت و ساخت طبقاتی مخدوش هولیگان ها، حتا اگر نره ای آنان را به ساحت طبقاتی کارگران و زحمت کشان نزدیک کند، با این حال روی کردشان - در تعمیم پدیده فوتبال - به تمامی تبه کارانه و غیر متمدنانه است. به یک مفهوم اعضای فرودست حزب چای (تی پارتی) امریکا نوعی هولیگانسیم امریکائی را تداعی می کند. اما انسان های شورشی که نیمه اول اوت سال جاری محلات لندن و تاتنهام ولینز را با آتش خشم مقدس خود فروزان و سوزان کردند، در یک قیاس به ویگان ها مانسته اند.

شورشیان شهر لندن مانند معدن کاران به جان آمده شهر ویگان، در اعتراضی مشروع نسبت به بی حقوقی مطلق که بورژوازی انگلستان بر آنان تحمیل کرده است دست به غارت و تخریب زدند. نگفته پیداست که این شیوه آنارشیستی مبارزه اجتماعی در نهایت راه به جائی نخواهد برد. اما مگر سرمایه داری غارتگر انگلستان طی چهل سال گذشته و دست کم از عروج تاچریسم (۱۹۷۹) راه دیگری جز غارت برای شورشیان باقی گذاشته است؟ همچنین واضح است که مبارزه سیاسی غیر متشکل و غیر متحزب، آن هم در مقابل طبقه بورژوازی تا بن دندان مسلح انگلستان به ده کوره ای ختم خواهد شد. اما مگر در چهار دهه گذشته تشکلی هم برای فرودستان انگلیسی باقی گذشته اند؟

واقعیت این است که بخش عمده ای از اتحادیه ها و سندیکاها و سایر تشکل های کارگری در کشورهای سرمایه داری پیش رفته به زایده بورژوازی حاکم تبدیل شده اند و مانند اهرم های بازدارنده دولت عمل می کنند. نافرجام ماندن اکسیون های اتحادیه ئی فرانسه (۶+۲) علیه افزایش سن بازنشستگی و انفعال و سازش کاری تشکل های رفرمیست و سندیکالیست و احزاب به اصطلاح "سوسیالیست" در برخورد با سیاست های ریاضتی در یونان و ایتالیا و پرتغال و اسپانیا و فرانسه جمله گی مؤید این نکته است که از راه پیمائی های میلیونی سپتمبر ۲۰۱۰ پاریس تا خشم و خروش جوانان و کودکان اعماق لندن، اگرچه مسیرهای جدیدی برای تعرض به هیأت حاکمه بورژوازی در هر کجا باز شده است اما این نیز واقعیت دارد که کارگران بدون وجود یک تشکل چپ رادیکال دیگر نمی توانند از دست آوردهای گذشته خود نیز حراست و حفاظت کنند و بورژوازی گام به گام در حال پیش روی است. خلاف کسانی که وجود فقر مطلق و به تبع آن بروز نارضایتی های عمیق را موجب تشدید مبارزه طبقاتی و برآمد شرایط انقلابی می دانند - شرایطی که به قول لنین در "چپ روی"، طبقات حاکم و محکوم نتوانند مانند گذشته حاکمیت و زندگی کنند- اما واقعیت این است که این وضع (فقر مطلق، اختناق پولیسی و....) همان قدر که می تواند (بالقوه) کارگران را برای تأمین نیازمندی های معیشت و آزادی سیاسی به عرصه مبارزه بکشاند همان قدر هم کارگران هراسیده از خطر بی کاری و دستگیری را به رقابت با هم طبقه ئی های شان می راند و دست به

دامن احتیاط می کند. یک برآمد چنین شرایطی (فقر و اختناق) همان شورش های شهر ویگان دیروز و لندن امروز است.

مارکس در این باره نوشت:

«من از خشونت کور معدن کاران ویگان - که بهای آن را با خون هفت تن از همکاران خود پرداخته اند - به هیچ وجه دفاع نمی کنم، اما در عین حال من متوجه هستم که به خصوص برای عناصر تحتانی طبقه کارگر - که بدون شک معدن کاران جزو آنان هستند - یک مشکل جدی برای پیش بردن شیوه "مسالمت آمیز، منظم و آرام" وجود دارد. زیرا آنان به خاطر فقر مطلق و به خاطر اهانت کارفرمایان شان به ارتکاب اعمال دیوانه وار دست زده اند.»

بیش از چند دهه است که لیبرال ها و اخیراً اصلاح طلبان وطنی - و اعضای جنبش های مسالمت آمیز و ضد خشونت ساتیاگرا نیستی از مایکل لدین گرفته تا رامین جهانگلوی - "گفتمان های" ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری را خشونت آمیز می دانند. و برای آرامش بورژوازی در دستگاه ماهر لائمی می خوانند. به زعم آنان یک و نیم میلیارد جمعیت گرسنه جهان و البته فجایی که در کشورهایی همچون سومالی می گذرد، به عنوان دست آورد سرمایه داری جهانی، خشونت نیست. اما شکستن شیشه چند بانک و کازینو خشونت است. به نظر اینان بالا کشیدن سه میلیارد دلار از یک بانک - در یک قلم - و استثمار نیروی کار کودکان و دختر بچه های ۶ ساله (امثال یگانه ها) نه فقط خشونت نیست، بلکه بخشی از تب و لرزهای گذران نظام سرمایه مالی است که توسط دستان نامرئی بازار آزاد کنترل خواهد شد....

بله از نظر همه مدافعان ریز و درشت وضع موجود و همه شیفتگان مبارزه مدنی با کراوات و اعتراض ادوکلن زده مسالمت آمیز هیچ یک از موارد ذیل خشونت نیست:

- دو میلیارد انسان بی بهره از آب آشامیدنی سالم، بهداشت و درمان حداقلی.
- یک میلیارد انسان بی کار.
- سه میلیارد گرسنه و در جستجوی یک لقمه نان.
- چهار میلیارد انسان زیر خط فقر.
- میلیون ها روسپی و معتاد و کودک کار و کارتون خواب....

به این سیاهه می توان باز هم افزود اما می گذاریم و می گذریم و به ذکر این نکته می پردازیم که همه این توحشی که سرمایه داری به انسان معاصر تحمیل کرده در جهانی صورت بسته است که سالانه ۷۱ تریلیون دلار تولید ناخالص دارد و از این میزان - در صورت توزیع عادلانه ثروت - به هر یک انسانی که در همسایگی ما زندگی می کند مبلغی بالغ بر دوازده هزار دلار می رسد. به یاد داشته باشیم که سهم هر کارگر ایرانی از این مبلغ در یک خانوار چهار نفره به ۵۰ هزار دلار خواهد رسید. اما اکنون و در بهترین شرایط و در صورت به تعویق نیفتادن پنج ماه و ده ماه دستمزدها این مبلغ حداکثر چهار هزار دلار است. می توان حدس زد که آن چهل و شش هزار دلار باقی مانده (ارزش اضافه؟) کجا انباشت می شود؟ کجا؟ در کیسه همان احزاب و دولت ها و افرادی که شورشیان و معترضان لندن و آتن و قاهره و مادرید و رم و تونس و دمشق و تل آویو را "تبه کار" خواندند و به روی شان آتش گشودند.

وحشی کیست؟

در جریان شورش ها دیوید کامرون مانند کشیش ها موعظه های اخلاقی می خواند و جوانان ناراضی و عصیان گر را جماعتی بریده از مدنیت و جدا مانده از ارزش خانوادگی و ماجراجو و تبه کار می نامید! روزنامه دیلی میل انسان های معترض به ستم طبقاتی، بی کاری، تبعیضات نژادی و سایر محرومیت های اجتماعی را "جوانانی دیوانه از همه نوع" و "نوجوان، پوچ گرا و وحشی" دانست!

به قول دیوید هاروی "کلمه وحشی اما من را به تأمل واداشت. مرا به یاد کموناردهای پاریس ۱۸۷۱ انداخت که همچون حیوانات وحشی و مردارخوارانی تصویر شدند که به نام تقدیس مالکیت خصوصی، اخلاقیات، مذهب و خانواده سزاوار اعدام فوری بودند و اغلب هم اعدام شدند. اما زمانی بعد این لغت به مصداق دیگری رنگ باخت. تونی بلر در حالی به مدیای وحشی حمله برد که دست حضرتش برای سال های طولانی در جیب چپ رابرت مرداک بود. چنان که چندان نپائید تا دیوید کامرون دست در جیب راست مرداک فرو برد!"

www.socialistproject.ca

با این حال همه حنا اعضای دولت کامرون نیز می دانند که توحش چگونه از سمت و سوی بانک داران و بورس بازان و اعضای اصلی و فرعی سندیکای جنایت کاران سرمایه جهانی دنیا را به ناامنی کشیده است. بیهوده نیست که یکی از اعضای ارشد این سندیکا یعنی جورج آیزورن (وزیر خزانه داری دولت حاکم) در واکنش به موج شورش ها با صراحت به دیلی تلگراف گفت که "بخش هایی از جامعه فراموش و طرد شده اند و ناآرامی ها ریشه های اجتماعی دارد." آیزورن در مصاحبه با BBC بار دیگر به عوامل ریشه ئی اجتماعی در ورای شورش های بریتانیا اذعان کرد. از سوی دیگر وینس کیبل (وزیر بازرگانی)، ضمن هشدار شدید به بانک ها در خصوص از سرگیری پرداخت وام ها، در گفت و گو با ساندی تایمز از بحران و رکود اقتصادی به عنوان دلایل شورش های اخیر بریتانیا سخن گفت.

در این که توحش وجود دارد، در این که تبهکاران در این میدان فعال هستند شکی نیست. اما در این مؤلفه هم شکی نیست که "ما در جامعه ای زندگی می کنیم که سرمایه داری به خودی خود به افراط وحشی شده است سیاست مداران وحشی در هزینه های شان تقلب می کنند. بانک داران وحشی تا دینار آخر جیب ملت را می چایند. مدیران عامل گردانندگان صندوق های سرمایه گذاری تأمینی و نوابغ معاملات سهام خصوصی ثروت دنیا را غارت می کنند. بانک داران وحشی جیب مردم را می زنند. کلاه برداران و متخصصان کلاه برداری در یک چشم به هم زدن آماده اند که تقلب را تا بالاترین رده های دنیای کمپنی ها و سیاست بکشانند!... اما شورشیان بی فکر قادر به دیدن و مطالعه آن نیستند."

پیش تر گفتیم این "شورشیان بی فکر" درست مانند همان عصیان گران و کارگران معادن شهر ویگان عمل کردند. آنان را نباید مذمت کرد که چرا بدون فکر عمل و تخریب می کنند. خساراتی که سرمایه داری وحشی طی همین چهاردهه حاکمیت نئولیبرالیسم به عرصه های مختلف زندگی جهان معاصر زده است با کل خسارات همه شورش ها و زیان های ناشی از قهر طبیعت هم قابل قیاس نیست...

بعد از تحریر:

یکم. در نتیجه ریاضت اقتصادی هزینه های سالانه کاخ سلطنتی باکینگهام (محل کارتون خوابی ملکه) نوزده درصد کاهش یافت و به چهل میلیون یورو رسید که البته در قیاس با ارقام کلان اختلاس در بانک های وابسته به دولت "پاک دست" ایران سخت فقیرانه است!؟

دوم. مراسم ازدواج شاهزاده ویلیام - کاترین میدلتون (۲۹ اپریل سال جاری) فقط مبلغی ناچیز در حد یازده میلیون دلار هزینه داشت!! در ایران سال گذشته، نویسنده ای در "بعد از تحریر" مقالاتش چنین می نوشت:

"ما برای جمع کردن این بساط مبارزه می کنیم!"

سوم. بر و بچه های محلات فقیرنشین بریکستون، وودگرین، باندرز اند، انفلید تاون لندن، توکستت لیور پول تا کاوه های اعماق خانی آباد و شوش و تیردوقلو و دروازه غار وقتی می خواستند - به تعبیر آلن وودز - به بورژوازی "اخطار" بدهند، به یاد آوردند که چون در انتخابات به دیوید کامرون و سایر نئولیبرال-ها رأی نداده اند در نتیجه می باید به جای شعار "رأی من کو؟" مطالبات شان را بر محور "نان و آزادی من کو؟" متمرکز سازند.

چهارم. سه دار و دستۀ امریکائی؛ فرانسوی و انگلیسی - که در مقالات دو تا چهار "خانه ام ابری ست" وصف حال و مآل شان رفت - اینک در اتاق جنگ کدخدای دهکده جهانی جلوس فرموده اند و سودائی را در سر سویدای سرمایه می پروراندند که بخش عمده ای از آن بعد از فروپاشی شوروی سیاست گزاری شده است. این دار و دسته ها در همه جای جهان سربازگیری کرده اند. در لیبیا مصطفی عبدالجلیل به درجه گروهبان دومی این دهکده نایل شده و سردوشی اش را از سارکوزی گرفته است. در سرزمینی که مایک مولن ژنرال اول آن است؛ یک ایرانی مستقر در کتاب خانۀ مرکزی پرزیدنت بوش سرگرم پژوهش و مطالعه برای اخذ درجه دکترا ی گروهبان دومی این دهکده است. بساط این سورچرانی در همه جا پهن است. لندن آقازاده هائی که فرار است به زودی دکترا بگیرند و سر کارگران را به سود کارگزاران و به نام سازندگی ببرند... باری اعضای شورای هماهنگی راه سبز امید نیز در گوشه ای از این پادگان ته مانده های استقراغ فوکویاما را با زمزمۀ پایان عصر امپریالیسم مزمره می کنند و در ایران کوچولوها و ریزه میزه ها در ذم چپ و مدح امپریالیسم برای گفتن معارض امپریالیسم در مدرسۀ فمینیستی قصیده می نویسند! و برای بریدن کیک امپریالیسم منسوخ امضای همسر زنده یاد جزئی را نیز به اضافه یک میلیون می کنند. هم زمان با این معرکه گیری یک چپ منشویک وطنی برای سقوط سخنگوی شورای هماهنگی سبز امید به دام امپریالیسم نوحه می خواند. در دور دست آدمک شیرین عقلی از قبیلۀ شوخ شیخ الشیوخ مشایخ خوش نشین مریخی از این که نگارنده را به جرم نقد امپریالیسم به غل و زنجیر نکشیده اند تأسف می ورزد و به دوستان قباء چراغ سبز نشان می دهد...

و این ماجرا ادامه دارد!

منابع:

مارکس. کارل (۱۳۸۶) هجدهم برومر لوئی بناپارت، ترجمان محمد پور هرمان، آبادان: پرسش
هاروی. دیوید (۱۳۸۶) تاریخچه مختصر نئولیبرالیسم، ترجمان: محمود عبدالله زاده، تهران: اختران
قراگوزلو. محمد (۱۳۸۷) بحران، نقد اقتصادی سیاسی سرمایه داری نئولیبرال، تهران: نگاه